



گفتن و نگفتن

■ اسماعیل امینی

اشاره:

گزاره نیست اگر عصر جدید را «عصر نمایش» بنامیم از آن رو که در غیاب معنویت، مرز میان «واقعیت موجود» و «حقیقت مطلوب» مخدوش است و آرام ساختن و اقناع وجدان فردی و جمعی در برابر ناهمواریها و بی‌رسمیها که در دوران سنتی برعهده نهادهای اجتماعی خاص بود و گونه‌های مختلف فریب و تخدیر بیداری وجدانها را به تأخیر می‌انداخت. اینک در عصر تجدد بر عهده صورتهای نوین و پیچیده فریب است که گسترش و نفوذی عجیب یافته تا آنجا که اعتیاد به فریب و حتی خودفریبی، جایگزین مقاومت وجدانی و اندیشه بیداری شده است. و به این ترتیب اهداف و قربانیان فریبکاری به پای خویش و بلکه با اصرار و پی‌گیری به دام فریبکاران و نمایشگران می‌افتند.

عصر جدید، عصر بازیگری و نمایش است. در جوامع برخوردار، اشتغال به انواع بازیها و بازیچه‌ها، جایگزین عواطف انسانی و خلوت تأمل و تفکر است و در جوامع محروم، نمایش ترحم برانگیز تظاهر به رفاه و فرهیگی از تنعمات، بازیچه اصلی است. چیزی نظیر حکایت آن مرد لافی در مثنوی معنوی و چرب کردن لب و دهان و سبیل با دنبه‌ای که روزی گربه آن را می‌ریاید و مرد لافی را رسوا می‌کند.

در جوامع سنتی، نمایش اصلی آمیزه‌ای است از بازیهای گوناگون و مضحک‌ترین بازیها تظاهر به وفاداری به اصول و حفظ سنتها و باورمندیهاست زیرا با آنکه شرایط عینی این باورمندی متظاهرانه، فراهم نیست اما شرایط ذهنی و پیشینه تاریخی و فرهنگی و دل‌بستگیهای فردی و اجتماعی، بازیگران ریاکار را به ایفای این نقش شگفت و خنده‌آور وادار می‌کند. برای هنرمندی اهل سخن و اندیشه و آفرینش نظیر دکتر سیدحسن حسینی با آن نگاه نافذ و جست‌وجوگر، این نمایش مضحک تماشایی‌تر و شگفت‌تر است و البته مناسب‌ترین دستمایه طنزآوری و شوخ طبعی را فراهم می‌آورد، اگرچه نوع نگاه او به این بازی متناقض نشان‌گر آن است که این معرکه جز برای خلق پوزخندی به طعنه و تمسخر، چندان مایه‌ای نداشته است تا جدیدی از سر تأمل بیافریند بازیگران آشنایی که در طنزآوریهای سیدحسن حسینی به نمایش و دگرنمایی مشغولند چندان جدی تلقی نمی‌شوند که به عمق اندیشه او راهی بیابند، گویی رسوایی و خنده‌ناکی این بازی چندان نمایان است که شاعر جز از سر مطایبه و تفتن به آن نمی‌نگرد.

«شاعر»، «تاجر»، «زاهد» و «عارف» بازیگران اصلی این نمایش، افزون بر آنچه در عالم واقع هستند، در طنزآفرینیهای

سیدحسن حسینی به اقتضای مضامین و ضرورتهای شوخ‌طبعانه نقش‌هایی متفاوت ایفا می‌کنند.

در این میان «شاعر» جایگاهی دیگرگون دارد، شاعر در «نوشنداروی طرح ژنریک» هم تصویر مطلوب از مفهوم شاعر را ترسیم می‌کند و هم بازیگری را که در چهره، شاعر می‌نماید و در اصل تاجر و زاهد ریایی است:

شاعری بار امانت نتوانست کشید / تکیه بر بالشی از عرفان داد / تاجری اهل سلوک / با سلاح خودکار / پای منقل جان داد / پیوستن «بالش عرفان» به «پای منقل» و «سلاح خودکار!» نشان می‌دهد که آن شاعر، همین تاجر اهل سلوک است که شانه از زیر بار امانت خالی کرده و بر «بالش عرفان» لم داده است.

اما شاعر مطلوب «نوشنداروی طرح ژنریک» نیز تنها، امیر سرزمین سخن است و در برابر ناهمواری شرایط بیرونی کار چندان از او برنمی‌آید:

شاعری وارد دانشکده شد / دم در / ذوق خود را به «نگهبانی» داد! /

این شعر کوتاه بیان موثری است از فاصله میان ادبیات خلاق و ادبیات آکادمیک، هوشمندی سیدحسن حسینی در تصویرگری بی‌طرفانه موضوع است گویی دلش با شاعر همراه است و منطقش با اهل دانشکده، که ذوق شاعرانه را برنمی‌تابند.

در شعر «عطش و دریا» نیز نمونه دیگری از ناسازگاری شرایط با روحیات شاعر را می‌بینیم:

شاعر تشنه / ز دریا می‌گفت / اهل بیت سخنش را / به اسارت بردند! /

در این شعر تناسب تلمیحی میان کلمات (تشنه - دریا - اهل بیت - اسارت) که با تکیه بر حادثه کربلا پدید آمده است و بهره‌مندی از این تناسب در ساختار طنز متضمن تعریضی است به آنان که بر شاعر چنین جفایی روا داشته‌اند، که طبعاً در ادامه همان فضای تلمیحی نقش «قوم اشقیاء» و لشکر کوفه را خواهد داشت.

این شیوه «گفتن و نگفتن» در طنزآوریهای زندانه سیدحسن حسینی روشی است برای ابهام‌آفرینی تا زندگی و دافعه مستقیم‌گویی، شعر را به شعار بدل نکند و نیز ظرفیت تأویل‌پذیری شعر را برای مخاطبان خاص گسترش دهد: بهره‌گیری از ابهام در نمونه زیر گونه‌ای از همان «گفتن و نگفتن» هاست:

شاعری رهرو بود / جهت قبله‌نما را می‌دید / منکران طعنه تکفیر زدند: / «از چه رو سیر مقامات نکرد!» /

«مقامات» در تناسب با «رهرو» و «قبله‌نما» به فرهنگ تصوف پیوند می‌خورد و در تناسب با منکران طعنه‌زن و نیز شرایط زمانی سرایش شعر در معنای «اهل قدرت» طنز گزنده‌ای می‌آفریند.

در شعر «طریقت نو» جناس در کلمه «مرغ» همین نقش را ایفا می‌کند:

زاهدی نوینباد / راه و رسم عرفا پیشه گرفت / لنگ مرغی برداشت / و به آهنگ حزین آه کشید: / «مرغ باغ ملکوتم نیام از عالم خاک!» /

اسامی و عناوین رندانه برخی از شعرها نیز بخشی از «گفتن و نگفتن» و طنز و تعریض مورد نظر شاعر را فراهم می‌آورند مانند شعر «براعت استهلال»:

تاجری/ مجلس تفسیر گذاشت / ابتدا / فاتحه بر قرآن خواند! /

در این شعر تأویل‌پذیری حاصل از «فاتحه خواندن» در کنار نام شعر «براعت استهلال» گزندگی و تلخی طنز را تقویت می‌کند. در شعر «تسلسل» نیز سهمی از نیروی طنزآفرینی شعر در نام آن نهفته است:

و زمین می‌گردید / شاعری می‌پژمرد / عارفی جان می‌داد / زاهدی غسل جنابت می‌کرد! / و زمین می‌گردید... /

تناقضی که میان لازمه معنای «زاهد» و «غسل جنابت» وجود دارد از نظر شگردهای طنزآفرینی درخور تأمل است. در شعر «حضرت علامه!» نام‌گذاری شعر بخشی از شعر است که بدون آن معنای شعر ناقص است:

حضرت علامه!

به عمل کار برآید / به سخنرانی نیست! /

مروری گذرا بر شیوه نام‌گذاری شعرها در «نوشداروی طرح ژنریک» نشان می‌دهد که در این شعرهای کوتاه و به تعبیر شاعر این «شعرکها» در اصل شاعران، هم به عنوان موضوع و مضمون و هم به عنوان مخاطبان اصلی مطرح هستند به این ترتیب که بسیاری از عناوین از اصطلاحات و تعابیر مربوط به شعر و شاعری انتخاب شده‌اند نظیر: ذکر جمیل سعدی، شعر جهانی، اندراج، توارد، تقطیع، گله و صلح، تفال، براعت استهلال، مراعات نظیر، نقد ادبی و ... از این قبیل به همین سیاق بخش مهمی از شگردهای طنزآفرینی در این مجموعه فراهم آمده از فنون بلاغت و صناعات ادبی است:

شاعری را یک روز / زیر بازارچه شلاق زدند / ژنده‌پوشی سبب واقعه را جویا شد / کافه اهل تجارت گفتند: / لفظ «بازار» گرامی باد! / و قلمهای موسوس نابود! / «مردم‌آزار» کجا / قافیه با «بازار» است؟! /

در این شعر افزون بر مضحک بودن واقعه که مجازات شاعر در زیر بازارچه است معنای پنهان در شیوه سخن گفتن اهل تجارت و نیز دوستان و دشمنان شاعر که در واقع بخش ناگفته واقعه است بار اصلی اندیشه و طنز را بر دوش می‌کشد. در «شعر جهان» از تلمیح به سخن سعدی در گلستان برای طعنه زدن به شاعر شعر جهانی استفاده شده است:

شاعری شعر جهانی می‌گفت / هم بدان گونه که می‌افتد و دانی می‌گفت! / بگذارید سخن سعدی را در گلستان باز بخوانیم تا طنز و تعریض نهفته در این شعر آشکارتر شود:

«در عنفوان جوانی چنان‌که افتد و دانی با شاهد پسری سری و سری داشتم ...» اما همه هنر طنزآوری دکتر سیدحسن حسینی از این‌گونه نیست که البته به اقتضای مضمون ناگزیر باید از صراحت و دسترس مخاطب عام دور باشد و دریافت ظرایف و لطایف آن مستلزم دانش ادبی و غنای مطالعاتی و فرهنگی باشد. بخشی از شعرهای این مجموعه از نظر درک و دریافت طنز و شوخی نهفته در کلمات، سهل‌تر می‌نمایند مانند شعر «آرامش»

شاعری / وام گرفت / شعرش آرام گرفت /

یا شعر «تعاون»:

می‌توان فرض گرفت / شاعری ارز گرفت... / تاجری مسئله را درز گرفت! /

جست‌وجو و تأمل در شعرهای «نوشداروی طرح ژنریک» بی‌اغراق، به منزله طی یک دوره آموزشی آشنایی با معانی و بیان و بدیع و تکنیکهای طنزپردازی و شوخ‌طبعی است و این مجموعه کوچک که متن اصلی آن در حدود 50 صفحه است مصداق «بحر در کوزه است» با آنکه به تعبیر سیدحسن حسینی «دوغ و دوشاب» در آن به گونه‌ای از همزیستی مسالمت‌آمیز دست یافته‌اند اما همین شعرهای کوتاه و گاه شتابزده قلم‌انداز به اندازه کافی نشانه‌های دانش و هوشمندی و خلاقیت و رندی شاعر را در خود دارند یعنی همان ویژگیهایی که مقدمات لازم طنزآوری و شوخ‌طبعی است.

دکتر سیدحسن حسینی خود در معرفی این مجموعه می‌نویسد:

«سروده‌های مستقل و در عین حال به هم پیوسته‌ای که در ادامه می‌آید، حاصل یک دوره چند روزه است، تلاشی است برای گنجاندن طنز و فکاهه با زبانی ساده و در قالب نیمایی... سراینده خود پیشاپیش معترف است که در این شعرکها، دوغ و دوشاب به گونه‌ای از همزیستی مسالمت‌آمیز دست یافته‌اند. امید که این همزیستی ساده در چشم سخت‌گیران این وادی چندان دشوار جلوه‌گر نشود. و حرف آخر اینکه این ترکشهای شعری از دل برآمده است. باشد که بر گل فرود نیاید.»

اگر برآنیم که این حرف آخر شاعر فقید دکتر سیدحسن حسینی را به کرسی بنشانیم و نگذاریم که ترکشهای شعری از دل برآمده او، بر گل فرود بیاید ناگزیر باید در بازخوانی و تحلیل و تفسیر و کشف لطایف و ظرایف و زیباییهای نهفته در آنها بکوشیم تا در این زمانه شتابزدگی و گریز از خلوت و تأمل، مجالی برای خوانندگان و علاقه‌مندان شعر او فراهم آید که شناختی عمیق‌تر و البته التذاذ هنری پایدارتری از آثار او حاصل کنند. دریغ که این همه بی‌حضور ارجمند و دلگرم‌کننده صاحب آن روح جست‌وجوگر و اندیشمند و آفریننده است دریغ!!